

تاريخ تمدن يونان



آية الله سيد رضا حسيني نسب



پیشگفتار

تاریخ نگاران مغرب زمین، یونانیان را به عنوان بنیانگذاران اندیشه، فرهنگ، و تمدن جهان غرب دانسته اند.

مباحث بنیادین در زمینه های هستی شناسی، جهان شناسی، مبدأ شناسی، انسان شناسی، جامعه شناسی، تدوین قوانین، تعلیم و تربیت، هنر و امثال آنها در مغرب زمین، برای نخستین بار توسط اندیشمندان و فرهیختگان یونان، تبیین گردیده است.

علاوه بر این، دانشمندان آن سامان، دانشنامه های مدونی در عرصه های الهیات، طبیعیات، ریاضیات، علم منطق، علم هیأت و نجوم، نظام حکمرانی و مانند آنها را به جوامع غربی عرضه کردند.

در حدود سال 1900 قبل از میلاد، یونانی زبانان، در شبه جزیره ای که به عنوان کشور یونان نامگذاری شد، مستقر گردیدند. یونانیان در قرن هشتم قبل از میلاد، در طی فرایندی طولانی، در جوامعی منسجم و قانونمند به نام "دولت شهرها"، سامان یافتند.

کشور یونان در قرن پنجم قبل از میلاد، به اوج کمال خود رسید، و در نهایت، به دلیل جنگ ها و اختلافات داخلی دولت شهرها، رو به ضعف نهاد و سرانجام، در سال 337 قبل از میلاد، با حمله فیلیپ دوم، پادشاه مقدونیه، فروپاشید.

یادآور می شود که قبل از استقرار یونانی زبانان در آن سرزمین، قومی که یونانی زبان نبودند، در جزیره بزرگ "کرت" (Crete) در

جنوب شبه جزیره یونان، در منطقه "کنوسوس" (Knossos) زندگی می کردند. این گروه، در اسناد و کتب تاریخی به عنوان "کرتی های مینوسی" شناخته می شوند. نام این تمدن، به "مینوس" (Minos) که پادشاهی معروف در تاریخ و افسانه های آن جزیره بوده، نسبت داده شده است.

تمدن "کرتی های مینوسی" از سال 2000 قبل از میلاد تا سال 1450 قبل از میلاد، با تشکیل نیروی دریایی نیرومند و تبخّر در تجارت منطقه ای، و معماری هنرمندانه، به اوج عظمت خود رسید، اما پس از آن، به افول گرایید و به گفته جمعی از مورخان، به دلیل تهاجم یک قوم یونانی زبان به نام "میسنی" (Mycenaean) به قلمرو آن جزیره، منهدم شد، و آن جزیره به همراه سایر

مناطق شبه جزیره یونان، به تصرّف اقوام
یونانی در آمد.

در اینجا مبحث موجزی در باره تاریخ تمدن،
مکتب فکری، و دستاوردهای علمی، فلسفی،
ادبی، فرهنگی و هنری یونانیان را از نظر
گرامی شما می گذارنیم.

تاریخ تمدن یونان

تاریخ تمدن یونان به چند دوران مجزا به شرح زیر، تقسیم می گردد:

- دوران میسنی
- دوران تاریک یونان
- دوران یونان باستان
- دوران کلاسیک یونان

دوران میسنی

"میسنی" (Mycenaean) نام یکی از اقوام یونانی است که در حدود سال 1900 قبل از میلاد، از مناطق شمالی، به این سرزمین وارد گردیدند و از سال 1600 قبل از میلاد تا 1100 قبل از میلاد، تمدن شکوفایی را پایه گذاری کردند.

منطقه میسن (Mycenae) در جنوب غربی آتن قرار دارد و قوم یادشده به این منطقه نسبت داده شده است.

این گروه که به جنگجویی مشهور بودند، بناهای استواری را شامل قلعه ها و قصرها به وجود آوردند که محل سکونت پادشاهان و اشراف بود. همچنین، یک نظام تجاری فعال منطقه ای را پایه گذاری کردند که بازرگانی در مناطق وسیعی در حوزه های دریای "مدیترانه" و دریای "اژه" مانند ایتالیا، سیسیل، مصر و سوریه را بر عهده داشت.

افراد جامعه میسنی در آن دوران، به چهار طبقه متمایز از یکدیگر، تقسیم می شدند:

- طبقه اول: پادشاهان و شاهزادگان.
- طبقه دوم: فرماندهان لشکر، روحانیان و دبیران.

- طبقه سوم: صنعتگران، کشاورزان و
سربازان.

- طبقه چهارم: بردگان.

سرانجام، تمدن "میسنی" بر اثر جنگهای
منطقه ای و اختلافات داخلی که به آتش
کشیده شدن "میسن" و ویرانی آن در سال
1190 قبل از میلاد منجر شد، نهایتاً در سال
1100 قبل از میلاد، به طور کامل به خاموشی
گرایید و به پایان رسید.

دوران تاریک یونان

دوران تاریکی یونان (Greek Dark Ages)، به برهه ای از تاریخ یونان گفته می شود که پس از فروپاشی نظام حکمرانی میسن از سال 1100 قبل از میلاد، تا حدود سال 800 قبل از میلاد به مدت سیصد سال، ادامه داشت.

این برهه از تاریخ یونان را به دو دلیل ، دوران تاریک آن سرزمین نامیده اند.

دلیل اول اینکه اسناد کافی و اطلاعات تاریخی فراوان برای شناخت سیر تحولات در این دوران به دست ما نرسیده است.

دلیل دوم اینکه در طول این سه قرن، و پس از سقوط میسنی ها، نوعی رکود و کندی در حرکت جامعه و تمدن یونان به وجود آمده است.

بسیاری از یونانیان در این دوران، به جزایر پراکنده و سرزمین های دیگر مهاجر کردند. طایفه ای از یونانیان به نام "دوریان" (Dorian) به مناطق جنوبی این کشور مانند جزیره "کرت" (Crete) و منطقه "پلوپونز" (Peloponnese) کوچ کردند.

یک گروه بزرگ دیگر از یونانیان نیز که در مرکز یونان مستقر بودند، به جزیره بزرگ "لسبوس" (Lesbos) در دریای "اژه" مهاجرت کردند.

بخش بزرگ دیگری از یونانیان از سرزمین اصلی خود به سمت شرق مهاجرت کردند و با گذشتن از دریای "اژه" ، در سواحل غربی آناتولی که به عنوان آسیای صغیر نیز، نامیده می شود، مستقر گردیدند.

با استقرار مهاجران یونانی در حاشیه غربی آسیای صغیر، یک جامعه یونانی الأصل در آن منطقه تشکیل گردید که به عنوان "ایونیه" یا "ایونیا" (Ionia) شناخته می شود. این منطقه در زمان های بعد، به عنوان بخشی از قلمرو یونان، محسوب گردید.

هومر

در اواخر این دوران سیصد ساله که به عنوان عصر تاریکی تاریخ یونان شناخته می شود، شاعر و حماسه سرایی بلند آوازه به نام "هومر" (Homer) در قلمرو یونان ظهور کرد و با نگارش دو اثر به نام های "اُدیسه" (Odyssey) و "ایلیاد" (Iliad)، حکایت های تاریخ یونان و نبردهای آن سرزمین را به ویژه در عصر میسنی ها به رشته تحریر در آورد.

حماسه جنگ "تروا" (Trojan)، از جمله
سروده های این سخن سرای یونانی است.
آثار این شاعر و نویسنده، از جمله منابع
محدود در زمینه شناخت وقایع تاریخی و
افسانه های کهن یونان، قلمداد می گردد.

دوران یونان باستان

دوران یونان باستان (Ancient Greece) به برهه ای از تاریخ آن سرزمین گفته می شود که پس از دوران تاریک، خیزش مجددی در فرهنگ و تمدن یونان پدید آمد. این دوره از حدود سال 800 ق م. تا سال 500 ق م. به مدّت سیصد سال ادامه یافت.

بارزترین رویدادهای این دوران عبارتند از:

الف - بازسازی نیروی نظامی و گسترش سلطه دریایی یونان در دریای سیاه و دریای مدیترانه و دریای اژه.

از حدود سال 800 ق م. ، کارگزاران یونان باستان بر آن شدند تا علاوه بر نیروی سواره نظام اشراف که در نبردهای تن به تن ایفای نقش می نمود، یک نیروی پیاده نظام زره دار

را به وجود آورند. این نیروی تازه تأسیس در سرزمین یونان، به عنوان نیروهای "فالانژ" (Phalanx-phalange) نامیده می‌شد و نقش مهمی را در برابر مهاجمان، ایفا می‌کرد.

ب - تأسیس نهادهای اجتماعی منسجم و قانونمند تحت عنوان "دولت شهر" (City-state) در سراسر یونان.

دولت شهرهای یونان

نهاد "دولت شهر" که در یونان باستان به عنوان "Polis" نام داشت، عبارت بود از یک واحد سیاسی و اجتماعی خودگردان محلی، و نوعی حاکمیت متمرکز منطقه‌ای به مرکزیت یک شهر یا یک آبادی که از نوعی خودمختاری در اداره امور خویش در زمینه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و مذهبی

برخوردار بود. مانند دولت شهرهای آتن، اسپارت، ایونیه و امثال آنها. اجتماعات اعضاء دولت شهرها به منظور رایزنی برای شهر یا آبادی خود، در یک مکان مرکزی آن ناحیه، تشکیل می گردید.

دولت شهر آتن

دولت شهر آتن در سال 700 قبل از میلاد، در منطقه "آتیک" (Attica) بناینگذاری شد. شهر آتن در حوالی قرن پنجم قبل از میلاد بیش از 300000 نفر سکنه داشت. گردهمایی اعضاء دولت شهر آن سامان، در محل "آکراپولیس" تشکیل می گردید. اعضاء رسمی این دولت شهرها، مردان بالغ جامعه بودند که حقوق سیاسی داشتند. اما زنان و کودکان و اتباع بیگانه و بردگان، اعضاء غیر رسمی را تشکیل

می دادند که از حقوق سیاسی لازم در تصمیم‌گیری‌های مهم، برخوردار نبودند. دولت شهر آتن در طول دوره یونان باستان، شاهد فراز و فرودها و جابجایی قدرت میان حاکمیت پادشاهی (Monarchy)، حکومت نخبگان اشراف (aristocracy)، حکومت جبّاران و اقتدار گرایان (Autocracy) و نوعی مردمسالاری (Democracy) بوده است.

در سال 594 قبل از میلاد، یکی از اشراف زادگان به نام "سولون" (Solon) با پشتیبانی نخبگان آتن، بر آن شد تا برای پرهیز از تسلط اقتدارگرایان، و به منظور راضی کردن قشرهای فرودست جامعه، دست به اصلاحات اساسی در دولت شهر آتن بزند.

اصلاحات او در زمینه اقتصادی شامل موارد ذیل، موجب نوعی رفاه عمومی گردید:

- لغو دیونی که از سوی اشراف بر عهده
وامداران به خاطر زمین کشاورزی قرار
داده شده بود.
 - گشودن باب صادرات کالاهایی تولید
شده توسط کشاورزان مانند روغن
زیتون و غیر آن.
 - گشودن باب مهاجرت پذیری با اعطای
تابعیت به واجدان شرایط.
 - تشویق امر گردشگری و جذب
جهانگردان به سرزمین آتن.
- اصلاحات سیاسی "سولون" نیز، شامل موارد
یادشده در زیر می گردید:
- لغو قوانین سخت گیرانه و ملایم کردن
دستورالعمل های حکومتی.
 - گشودن باب مشارکت بیشتر قشرهایی
از مردم در حکومت.

- اجازه به همه اقشار مردم برای حضور در دادگاه به منظور نظارت بر سیر محاکمات که توسط قاضی ها انجام می گرفت.

گرچه اصلاحات اقتصادی و سیاسی "سولون" برای مدتی توانست مردم را آرام کند، اما به دو دلیل، نتوانست برای درازمدت، عامه مردم را راضی نگاه دارد:

- دلیل اول اینکه از توزیع عادلانه زمینهای کشاورزی خودداری کرد. بنا بر این، اراضی کشاورزی همچنان در انحصار اشراف باقی ماند و ریشه نارضایتی های مردم، خشکانده نشد.

- دلیل دوم اینکه گرچه حقوق سیاسی طبقات مختلف مردم را افزایش داد،

ولی از لغو نظام طبقاتی جامعه به طور کامل خودداری نمود.

در نتیجه، با بازگشت نارضایتی ها، فردی به نام "پسیستراتوس" (Pisistratus) که اصالتاً از خاندان اشراف بود، با بهره گرفتن از فاصله گرفتن عامه مردم از حکومت، توانست در سال 560 قبل از میلاد با روش اقتدارگرایانه، قدرت را در آتن بدست آورد و حکومتی متکی بر جباریت و استبداد، به وجود آورد.

پس از این حاکم اقتدار گرا، فرزندش به نام "هیپپاس" (Hippias) (527 ق م. تا 510 ق م.) که فردی جاه طلب بود، به حکومت آتن دست یافت.

رفتار مستبدانه این حاکم ، دوباره مردم آتن را خشمگین ساخت، تا جایی که برای نجات

خود، از سپاهیان "اسپارت" (Sparta) که یکی از دولت شهرهای دیگر یونان بود، برای سرنگونی حاکم خود کمک خواستند.

سربازان "اسپارت" به فرماندهی "کلئومنس اول" (Cleomenes I) به یاری مردم آتن شتافتند و "هیپپاس" را از حکومت آتن عزل، و او را تبعید کردند.

در سال 508 قبل از میلاد، یکی از اشراف آزادیخواه آتن به نام "کلیستنس" (Cleisthenes) به حکومت رسید. این فرمانروای جدید با توجه به رویدادهای گذشته، در صدد برآمد تا راه را برای مردمسالاری بگشاید. در آغاز کار، تصمیم گرفت از قدرت اشراف بزرگ بکاهد و زمینه را برای مشارکت بیشتر عامه مردم در تصمیم گیری های کلان مهیا سازد. از اینرو، یک

تقسیم بندی جدید منطقه ای برای آتن و اطرف آن، طراحی کرد که بر مبنای آن، کلّ منطقه به یکصد و هفتاد بخش مختلف تقسیم می شد. همچنین، یک شورا که اعضاء آن پانصد نفر به عنوان نمایندگان بودند و در تصمیم گیری دولت شهر آتن ، مشارکت داشتند تأسیس نمود. اعضاء این شورا، از میان ساکنان یکصد و هفت بخش آتن، انتخاب می شدند. هر عضو این شورا فقط می توانست به مدّت دو سال به عنوان نماینده در شورا بماند.

جایگزین نمایندگانی که دوره نمایندگی آنان به اتمام می رسید، از میان طوائف ساکن در بخش های یادشده ، به قید قرعه انتخاب می شدند.

در این دوران، واژه "دموکراسی" برای تبیین شیوه حکمرانی در آتن، مورد استفاده قرار گرفت.

از اینرو، می توان "کلیستنس" را به عنوان یکی از هموار کنندگان مسیر دموکراسی و مردمسالاری در آن سرزمین، قلمداد کرد.

دولت شهر "اسپارت"

"اسپارت" (Sparta) نام یکی از شهرهای باستانی یونان است که در منطقه "پلوپونز" (Peloponnese) در جنوب غربی آتن قرار داشته و با نظام پادشاهی و تسلط اشراف، اداره می شده است.

ساکنان این شهر، یونانی زبان بودند ولی نوع گویش و لهجه آنان با مردم آتن تفاوت داشت. فرمانروایان این منطقه به منظور بدست آوردن زمین های کشاورزی بیشتر، به مناطق

مجاور هجوم می بردند و با جنگ های خونین، قلمرو خود را در داخل یونان گسترش می دادند.

حاکمان مستبد "اسپارت" در سال 740 ق م. برای تصرف منطقه وسیع "مِسنیا" (Messenia) که در غرب اسپارت قرار داشت حمله کردند و آن سرزمین را با دشت های وسیع و حاصلخیز آن به اشغال خود درآوردند. مردمان آن سرزمین را به عنوان بردگان خود به کار در مزارعی که قبلاً متعلق به خودشان بود وادار نمودند و نصف محصول آنان را به عنوان اربابان اشغالگر، از مردم می ستاندند.

ساکنان اصلی "مِسنیا" در قرن هفتم قبل از میلاد، بر علیه اشغالگران شورش کردند ولی قیام آنان سرکوب شد.

در قرن ششم قبل از میلاد، یک فرمانروای اسپارت از خاندان اشراف به نام "لوکورگوس" یا "لیکورگوس" (Lycurgus) که قانون نویس بود، در صدد بر آمد تا نظام حکمرانی را بازسازی کند و اصلاحاتی به وجود بیاورد. اما تغییری در بهتر شدن وضعیت عامه مردم، به وجود نیامد. تاریخ نگاران در باره شخصیت این فرد، اختلاف نظر دارند.

در این دوران، "اسپارت" به صورت یک منطقه نظامی با شیوه های حکمرانی سخت گیرانه و خشن اداره می شد.

فرمانروایان اسپارت، نوزادان آن سرزمین را پس از تولد معاینه می کردند. آنها را که سالم و بدون نقص بودند نگاه می داشتند، ولی کودکان معیوب و علیل را نابود می کردند.

در تاریخ، از پرتگاهی تحت عنوان "باراترون" (Barathron) در آن منطقه نام برده شده که کودکان معیوب را به آنجا می افکندند.

حاکمان اسپارت، فرزندان مردم را از سن هفت سالگی از خانواده ها جدا می کردند و آنان را در مراکز آموزش و پرورش شبه نظامی، تحت کنترل خود قرار می دادند و مهارت های جنگی و دستورالعمل های نظامی را به آنان می آموختند تا بتوانند در سن بیست سالگی به ارتش بپیوندند. پس از بیست سالگی نیز، حتی اگر ازدواج می کردند، باید همچنان در پادگان ها زندگی کنند.

جوانان از سن سی سالگی می توانستند به خانه های خود بروند و زندگی عادی خود را آغاز کنند و در مجامع اداره کشور، دارای حق رأی شوند. در عین حال، تا سن شصت

سالگی، همچنان به عنوان عضو نیروی احتیاط نظامی باقی می ماندند.

حکمرانان اسپارت، با روش نظامی گری و تهاجمی توانستند بر منطقه وسیع "پلوپونز" چیره شوند و بسیاری از دولت شهرهای آن را به چنگ آورند و اتحادیه نظامی و قدرتمندی به وجود آورند که تا قرن پنجم قبل از میلاد، به قوّت خود باقی بود.

افراد جامعه در حکومت اسپارت، در سه طبقه سازماندهی شده بودند:

- طبقه اول: اسپارتی های اصیل
(Spartiates).

- طبقه دوم: صنعتگران و بازرگانان
(Perioeci)

- طبقه سوم بردگان و اسیران اهل منطقه "مِسنیا".

افراد طبقه اول ، از کارکردن برای امرار معاش معاف بودند و از نصف درآمدهای زمین های کشاورزان "مِسِنیا" به عنوان اربابان جامعه، بهره مند می شدند و فقط به اداره امور حکمرانی اشتغال داشتند. نظام حکمرانی در دوران مذکور، بدین صورت بود:

- دو پادشاه از دو خاندان مختلف.
- مجلس شهروندان ارشد به نام "گروسیا" (Gerousia) که اعضاء آن بیست و هشت نفر از اشراف بودند و در حکم مجلس سنا قلمداد می شد. اعضاء این مجلس به صورت مادام العمر، قدرت را در دست داشتند. دو پادشاه مذکور نیز در مجلس یادشده حضور می یافتند.

- مجلس عمومی به نام "آپلا" (Apella).

نظام حکمرانی "اسپارت" بسیار بسته و سختگیرانه بود. از ورود اتباع بیگانه به قلمرو خود به شدت جلوگیری می کردند، و از مسافرت مردم و خروج آنها از قلمرو اسپارت ممانعت به عمل می آوردند، و مانع اقبال مردم به هنر، ادبیات و فلسفه می شدند.

دولت شهرهای مستعمراتی یونان

در مبحث "دوران تاریک یونان" گفتیم که جمع بزرگی از یونانیان در آن برهه از زمان، سرزمین اصلی خود را ترک کردند و به مناطقی مانند سواحل غربی آسیای صغیر و جزیره "کرت" و جزیره بزرگ "لسبون" در دریای اژه مهاجرت کردند.

این مهاجرت ها در دوران "یونان باستان" یعنی از حدود سال 800 قبل از میلاد تا سال 500 قبل از میلاد نیز، ادامه یافت و جمع بزرگ دیگری از یونانیان به مناطقی در سواحل دریای مدیترانه مهاجرت کردند. علت مهاجرت جوامع بزرگ یونانی در این برهه از زمان، اختلافات طبقاتی میان زمین داران و کشاورزان، فاصله زیاد میان فقیر و غنی، ظلم اشراف، و کمبود منابع و سرزمین لازم برای کشاورزی بوده است.

هریک از جوامع یونانی که به مناطق دیگر کوچ کردند، در همان سرزمین جدید، دولت شهری را برای خود سامان دادند. این دولت شهرهای جدید در سرزمین های دوردست، سرانجام به صورت مستعمرات و مناطق تحت نفوذ حکمرانان یونان درآمدند.

به عنوان مثال، مهاجرانی که به سواحل جنوبی ایتالیا در دریای مدیترانه کوچ کرده بودند، جامعه های منسجم و پرجمعیتی را در شهرهای "نئاپلیس" (Neapolis) که امروزه به عنوان "ناپل" (Naples) نامیده می شود، و شهر "تارانتو" (Taranto)، بنیانگذاری کردند. همچنین، یونانیان مهاجر از اهالی "کورینت" (Corinth) توانستند در شهر "سیراکوز" (Syracuse) در جنوب شرق جزیره بزرگ "سیسیل" (Sicily)، دولت شهر مهمی را در سال 734 ق م. تأسیس کنند.

بخش های دیگری از یونانیان، دولت شهرهای مستعمراتی دیگری در سواحل دریای سیاه، مانند مناطق داردانل (Dardanelles)، بسفر (Bosporus) و بیزانتیوم (Byzantium) که امروزه به عنوان استانبول نامیده می شود،

و همچنین در جنوب فرانسه، شرق ایتالیا و شمال آفریقا مانند کشور مصر، تأسیس نمودند.

وجود این جوامع منسجم یونان الأصل در مناطق وسیع یادشده، علاوه بر اینکه باعث گسترش فرهنگ یونانی در سراسر منطقه مذکور گردید، توسعه و رونق اقتصادی و تجاری مهمی را برای یونان رقم زد.

دوران کلاسیک یونان

دوران کلاسیک یونان (Classical Greece) برهه ای از تاریخ آن سرزمین را از سال 500 قبل از میلاد تا سال 337 قبل از میلاد، در بر می گیرد. تمدن یونان در آن دوران، به اوج شکوفایی خود در زمینه های فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، فلسفی، ادبی، هنری و معماری رسیده است.

گرچه آغاز این فصل از تاریخ یونان، توأم با جنگهای خونین میان امپراتوری ایران و یونان، مانند جنگ "ماراتن" (Marathon) بود، اما پس از این نبردها، زمینه بهتری برای رشد چشمگیر تمدن یونان به رهبری فرمانروایی توانا به نام "پریکلِس" (Pericles) فراهم شد، تا بتواند کاروان تمدن یونان را با

اصلاحات مهمّ سیاسی و اجتماعی با سرعت بیشتر، به پیش برد.

فرمانروایی آتن در یونان، تا سال 462 ق م. در اوج قدرت و مکنّت قرار داشت، ولی از آن تاریخ به بعد، به دلیل ورود به جنگ های داخلی با دیگر دولت شهرهای یونان، رو به نزول نهاد و زمینه را برای دوران فروپاشی وحشتناک آن سرزمین، فراهم ساخت.

در اینجا به صورت موجز ، ابتدا به بیان جنگهای ایران و یونان که در چند مرحله انجام شده است می پردازیم.

نخستین درگیری میان ایران و یونان

چنانکه پیش از این بیان گردید، یونانیان مهاجر در سواحل دریای مدیترانه و دریای اژه (غرب آسیای صغیر)، مستعمراتی برای یونان به وجود آوردند. از سوی دیگر، امپراتوری

ایران نیز، در منطقه آسیای صغیر که آناتولی نامیده می شود، شهرهای کوچک و بزرگی را در نواحی مختلف آن سامان مانند منطقه "ایونیا" در زیر سلطه خود داشت.

نخستین جرقه درگیری میان ایران و یونان در سال 499 قبل از میلاد توسط حاکم شهر "میلتوس" (Miletus) به نام "آریستاگوراس" (Aristagoras) در منطقه "ایونیا" در غرب آسیای صغیر و سواحل شرقی دریای "اژه"، که تحت سلطه امپراتوری ایران بود زده شد. این فرمانروای یونانی الأصل که قبلاً دست نشانده "داریوش اول" امپراتور ایران در شهر "میلتوس" بود، بر علیه دولت مرکزی ایران دست به شورش زد، و به منظور جبران ضعف خود در برابر نیروهای ایرانی در آن منطقه، از دولت شهرهای "اسپارت" و "آتن"

کمک خواست. حکومت "آتن" با نیروی دریایی خود به یاری وی شتافت و شهر "سارد" یا "ساردیس" (Sardis) را که در مرکز اقلیم "لیدیا" (Lydia) ، در بخش غربی "آسیای صغیر" و در قلمرو امپراتوری ایران بود تصرف کرد.

سربازان ارتش ایران در منطقه، دست به حمله متقابل زدند و با یورش به شهر "میلتوس" ، آن را دوباره به تصرف خود درآوردند.

لشکرکشی داریوش اول به یونان

حمله حکمرانان "آتن" به مستعمرات ایران در آسیای صغیر باعث شد که در سال 490 قبل از میلاد، امپراتور ایران "داریوش اول" هخامنشی، در صدد برآید تا سپاهی را به سوی یونان گسیل کند.

ارتش ایران، عموم مناطق "ایونیا" در آسیای صغیر را مجدداً تصرف نمود و با کشتی‌های جنگی خود از دریای "اژه"، عبور کرد و پس از تصرف جزیره بزرگ "اوبویا" (Euboea) در شرق منطقه "آتیک" (Attica)، به خاک یونان یورش برد.

سربازان ارتش ایران پس از گذشتن از دریای "اژه"، به سوی منطقه "ماراتن" (Marathon) در 40 کیلومتری شهر "آتن" به پیش تاختند. سربازان و مدافعان آتن با سرسختی در منطقه "ماراتن" با نیروهای ایرانی جنگیدند و آنان را از پیشروی باز داشتند و در نهایت، به عقب نشینی از یونان وادار نمودند.

در این هنگام، شورش‌های مشابهی در کشور مصر که در آن زمان تحت سلطه دولت هخامنشی بود بر علیه دولت مرکزی ایران به

وجود آمد و باعث تضعیف بیشتر امپراتوری
هخامنشیان گردید.

داریوش اول نیز، در سال 486 ق م. از دنیا
رفت و این امر نیز، موجب توقف نبردهای
ایران بر علیه یونان شد.

حمله خشایارشا به یونان

در سال 480 قبل از میلاد، پادشاه جدید
هخامنشی به نام "خشایار شاه" در صدد
برآمد تا ناکامی نبرد داریوش اول به آتن را
جبران کند. بنا بر این، با لشکری بزرگ،
شامل بیش از هزار کشتی، از جمله هفتصد
کشتی جنگی، و بیش از یکصد و پنجاه هزار
سرباز، به سوی یونان حرکت کرد. همچنین،
لشکر ایران، شورش های حاکمان محلی
مصر را سرکوب کرد و آن سرزمین را مجدداً
به زیر سلطه امپراتوری ایران درآورد.

لشکر ایران با نیروی دریایی خود با عبور از تنگه "داردانل" (Dardanelles) که دریای "مرمره" را به دریای "اژه" متصل می‌سازد، به سوی شمال یونان به پیش تاختند.

سربازان مسلح هخامنشی از طریق منطقه "تراس" (Thrace) و سرزمین "مقدونیه" (Macedonia)، به سمت مناطق مرکزی یونان و شهر آتن حرکت کردند.

سپاه ایران در گردنه "ترموپیل" (Thermopylae) در شمال کشور یونان با بخشی از لشکر یونان، روبرو گردید. فرمانروای منطقه "اسپارت" به نام "لئونیداس" (Leonidas I) با 9000 سرباز یونانی، از جمله 300 سرباز اسپارتی توانست لشکر ایران را برای مدتی کوتاه متوقف سازد. اما سربازان هخامنشی با راهنمایی یکی از

راهنمایان یونانی توانستند راه دور زدن گردنه "ترموپیل" را بشناسند و سپاه یونان را محاصره کنند. در این نبرد که به "جنگ ترموپیل" مشهور است، "لئونیداس" و سیصد تن از سربازان اسپارتی وی کشته شدند. بدین طریق، راه ادامه هجوم لشکر ایران به مرکز یونان و شهر "آتن" هموار شد و سرانجام، شهر آتن، به تصرف سربازان هخامنشی درآمد.

در عین حال، بخش هایی از نیروی دریایی یونان در منطقه "سالامیس" (Salamis) به دستور یکی از فرمانروایان یونان به نام "تمیستوکلس" (Themistocles)، به مقاومت در برابر گروهی از سربازان ایرانی ادامه دادند و خسارت های زیادی به ارتش هخامنشیان در آن ناحیه وارد ساختند.

در این هنگام، خشایارشا به همراه قسمت اعظم سپاه خود، یونان را ترک کرد و به موطن خود بازگشت. ولی بخشی از لشکر خود را به سرپرستی یکی از فرماندهان هخامنشی به نام "مردونیه" در منطقه "تسالی" (Thessaly) واقع در مرکز شبه جزیره یونان باقی گذاشت.

اما این گروه باقی مانده از سپاه هخامنشیان نیز، پس از تحمل آسیب های زیادی از سوی ارتش بازسازی شده یونان در نبردهای منطقه "پلاته" (Plataea) در یونان، و منطقه "موکاله" یا "میکال" (Mycale) واقع در غرب آناتولی در سال 479 قبل از میلاد، به آسیا باز گردانده شد.

اوج گیری تمدن یونان

پس از دو جنگ بزرگ میان ایران و یونان،

نظام حکمرانی "آتن" به منظور ایجاد امپراتوری یونان، یک اتحادیه وسیع در منطقه ای گسترده شامل بخشهایی از شبه جزیره یونان در غرب دریای "اژه" و دولت شهرهای بزرگ در غرب آناتولی و شرق دریای "اژه" و مجمع الجزایر بزرگ در مناطق مرکزی دریای "اژه"، تحت عنوان "اتحادیه دلیان" (Delian League) در سالهای 478 قبل از میلاد و 477 قبل از میلاد ایجاد کرد. برخی از دولت شهرهای بزرگ در شبه جزیره یونان و دولت شهرهای مهم دیگر در غرب آسیای صغیر مانند دولت شهرهای جزیره "ساموس" (Samos) و جزیره "خیوس" (Chios)، و جزیره "لسبوس" (Lesbos) و مانند آنها، اعضاء این اتحادیه بودند.

مرکز فرماندهی نظامی این اتحادیه، در یک جزیره به نام "دلوس" (Delos) در دریای "اژه" بین شبه جزیره یونان (در غرب آن) و آسیای صغیر (در شرق آن)، مستقر گردید.

اما برخی از دولت شهرهای دیگر شبه جزیره یونان مانند دولت شهر "اسپارت" در منطقه "پلوپونز"، جدایی خود را از "آتن" اعلام کردند و اتحادیه دیگری به نام "اتحادیه پلوپونزی" (Peloponnesian League) در شمال غرب و جنوب غرب "آتن" تأسیس نمودند. این اتحادیه بعدها با حکمرانان آتن درگیر شد و جنگها داخلی یونان را به اوج رساند.

اتحادیه "دلیان" که تحت امر حکومت آتن قرار داشت، توانست تا سال 469 قبل از میلاد، دولت شهرهایی را که در سواحل شرقی

و غربی و شمالی دریای "اژه" قرار داشتند، از سلطه امپراتوری ایران در آورد و به مناطق تحت امر خود ضمیمه نماید.

پس از این پیروزی های حکومت آتن، سیاست مداران یونانی در آن سرزمین، به دو دسته "محافظه کاران" و "آزادیخواهان" تقسیم شدند.

رهبری محافظه کاران را یکی از اشراف آتن به نام "کیمون" (Cimon) فرزند "میلیتیاد" (Miltiades) که از فرماندهان ارشد آن دیار بود بر عهده داشت. محافظه کاران، خواستار حفظ و گسترش قلمرو قدرت و ثروت اشراف و صاحبان املاک، و حفظ روابط مناسب با دولت شهر "اسپارت" بودند.

رهبری آزادیخواهان را "پریکلس" (Pericles) و "افیالتس" (Ephialtes) بر عهده گرفتند. "پریکلس" گرچه از خاندان اشراف بود، ولی افکار و ایده های آزادیخواهانه داشت.

گروه آزادیخواهان، خواستار گسترش مردمسالاری، و قطع روابط با دولت شهر "اسپارت" بودند.

نزاع سیاسی میان "محافظه کاران" و "آزادیخواهان" ادامه یافت، تا آنکه در سال 461 ق م. ، آزادیخواهان بر محافظه کاران پیروز شدند و رهبر آن جناح یعنی "کیمون" را به تبعیدگاه فرستادند.

از این پس، ترویج دموکراسی و بازسازی نظام مردمسالار در قلمرو آتن به رهبری "پریکلس" گسترش یافت.

"پریکلس" که از سال 461 ق م. تا سال 429 ق م. در رأس هرم قدرت و حکمرانی آتن قرار داشت، توانست مجلس عمومی "اکلیسیا" (Ecclesia) را که بیشتر طبقه متوسط و پایین جامعه را نمایندگی می کرد، تقویت کند و اختیارات اشراف و زمین داران را ضابطه مند سازد. از سوی دیگر تلاش کرد تا با تکیه بر نیروی دیایی خود، قلمرو نفوذ و سلطه آتن را به سوی سرزمین های دیگر بگستراند.

سقوط امپراتوری یونان

طمع ورزی حکمرانان "آتِن" در بسط سلطه خود به دیگر دولت شهرهای خود مختار یونان، زمینه درگیری های منطقه ای و جنگهای داخلی را فراهم ساخت. این درگیریها از حدود سال 460 قبل از میلاد آغاز شد و تا سال 337 قبل از میلاد که نظام حکمرانی یونان به طور کلی با حمله "فیلیپ دوم" پادشاه مقدونیه فروپاشید، ادامه داشت. در اینجا، به مهمترین جنگ های داخلی یونان، اشاره می کنیم.

جنگ اول "پلوپونز"

یکی از معروف ترین جنگهای داخلی در یونان، جنگ نخست پلوپونز نام دارد که از سال 460 ق م. تا سال 445 ق م. ادامه یافت. آتش

این نبرد خونین، میان دو رقیب سرسخت و سلطه جو، یعنی دولت شهر "اسپارت" که فرماندهی "اتحادیه پلوپونز" را بر عهده داشت، و فرمانروای "آتن" که رهبری "اتحادیه دلیان" را عهده دار بود، بر افروخته شد. هر یک از آن دو نیرو، به منظور تسلط بر قلمرو طرف مقابل، به سرزمین های یکدیگر، دست اندازی کردند. سپاه "اسپارت" که به جنگجویی شهرت داشت توانست لشکر "آتن" را در سال 445 ق م. زمین گیر کند و بخش هایی از سرزمین امپراتوری آتن را تصرف نماید.

دولت آتن به سردمداری "پریکلس"، در سال 449 قبل از میلاد، قرارداد صلح با امپراتوری ایران را امضاء کرد و در سال 445 قبل از

میلاد، با یک قرار داد آتش بس با حکومت و دولت شهر "اسپارت" موافقت کرد. بدن سان، یونان در حقیقت، میان دو اتحادیه "دلیان" و "پلوپونز" تقسیم گشت.

جنگ دوم پلوپونز

علیرغم قرارداد آتش بس میان آتن و اسپارت، تنش های منطقه ای میان دو اتحادیه یادشده از سر گرفته شد. دو دولت شهر دیگر یونانی که با حکومت آتن، اختلاف داشتند، حکومت اسپارت را به جنگی دیگر با آتن، تحریک کردند.

دولت شهر "کورینت" (Corinth) که همپیمان "اسپارت" در "اتحایه پلوپونز" بود، بر سر بخشهایی از قلمرو خود مانند منطقه "پوتیدایا" (Potidaea) با دولت آتن به مناقشه برخاست. همچنین، دولت شهر

"مگارا" (Megara) وارد مناقشات سرزمینی و درگیری با حکومت آتن شد.

این دو دولت شهر یونانی از فرمانروای "اسپارت" کمک خواستند. دولت شهر اسپارت پس از هشدارهای بدون پاسخ به حکومت آتن، سرانجام، به همراه متحدان خود، جنگ بزرگی را در سال 431 قبل از میلاد، بر علیه آتن آغاز کرد.

در آن زمان، "پریکلس"، فرمانده کل نیروهای "آتن" بود، و فرماندهی نیروهای اسپارت نیز، بر عهده "براسیداس" (Brasidas) قرار داشت.

در اثناء این جنگ خونین، بیماری طاعون در در منطقه آتن منتشر گردید. همچنین، پریکلس، فرمانروای آتن در سال 429 قبل از میلاد، درگذشت.

پس از ادامه بی نتیجه جنگ با اسپارت، سر انجام، دولت آتن به رهبری "نیکياس" (Nicias) که سردمدار محافظه کاران بود، مجدداً قرار داد صلحی را در سال 421 قبل از میلاد با حکومت اسپارت، امضاء نمود.

علیرغم این قرار داد صلح، درگیری میان آتن و اسپارت پایان نپذیرفت و نبردهای گاه و بیگاه ادامه داشت تا اینکه سر انجام، نیروهای اسپارت و متحدان آن در اتحادیه "پلوپونز" در سال 404 قبل از میلاد، شهر آتن را به تصرف خود درآوردند و بدین صورت، امپراتوری آتن فروپاشید و نیروی دریایی آن نابود شد.

بازگشت سپاه ایران به آسیای صغیر

با نابودی حکومت آتن، فرمانروای ایران، فرصت را غنیمت شمرد و با حمله به آناتولی،

دولت شهرهای غرب آسیای صغیر را مجدداً تصرف کرد.

از اینرو در سال 396 قبل از میلاد، حکومت اسپارت به فرماندهی "آگسیلائوس" (Agesilaus) برای نبرد با ایرانیان، به منطقه آسیای صغیر، لشکر کشی کرد.

دولت هخامنشی ایران، با کمک های مالی خود توانست رقبای حکومت اسپارت، شامل بقایای نیروهای "آتن" و فرمانروای منطقه "تب" (Thebes) را بر علیه حکومت اسپارت بشورانند. در نتیجه، جنگ داخلی دیگری به نام "نبرد کورینتین" (Corinthian War) در یونان میان "اسپارت" و رقبای آن، برپا شد که از سال 395 قبل از میلاد تا سال 387 قبل از میلاد، ادامه یافت و به تضعیف همه نیروهای یونانی، منجر شد.

بدین جهت، دولت شهرهای باقیمانده یونان، مجبور شدند صلحنامه ای را با شرایطی که دولت هخامنشی تعیین کرده بود، بپذیرند.

نبردهای گاه و بیگاه داخلی میان دولت شهرهای یونان همچنان ادامه داشت، و این جنگهای منطقه ای و فرساینده، باقیمانده قدرت یونانیان را تباه ساخت و زمینه را برای سقوط یونان فراهم کرد.

سپاه بزرگ "مقدونیه" به فرماندهی "فیلیپ دوم" از ضعف دولت شهرهای یونان بهره جست و در سال 337 قبل از میلاد، سراسر یونان را تسخیر کرد.

بدین سان، امپراتوری یونان و پیشتازترین تمدن بزرگ در اروپا، به طور وحشتناکی فروپاشید.

میراث تمدن یونان

یونانیان، بویژه در دوران کلاسیک یونان، توانستند میراث گرانبهائی از تمدن خود را در زمینه های معماری، هنر، تاریخنگاری، ادبیات، نمایشنامه نویسی، سیاست، فلسفه، هیأت و نجوم و دانشهای دیگر، به جهان عرضه کنند.

معماران یونانی مانند "کالیکراتس" (Callicrates) و "ایکتینوس" (Ictinus) و امثال آنان، آثار معماری ارزشمندی را در مناطق مختلف یونان بویژه در منطقه "آکروپولیس" (Acropolis)، مانند معابد "پارتنون" (Parthenon)، "پارتنون" (Erechtheion)، و "آتنه نیکه" (Athena Nike)، بنا نهادند.

تاریخ نگارانی مانند "هرودت" (Herodotus) و "توسیدید" (Thucydides)، آثار تاریخی مفصلی را در باره رویدادهای آن دوران مانند جنگ های امپراتوری ایران با یونان و نبرد "پلوپونز"، به رشته تحریر درآوردند.

نویسندگانی مانند "اورپید" (Euripides) و "اشیل" (Aeschylus) و "آریستوفان" (Aristophanes)، در زمینه نمایشنامه نویسی تراژدی، آموزشی و کمدی، نقش مؤثری را ایفا نمودند.

فیلسوفانی مانند "سقراط" (Socrates)، "افلاطون" (Plato) و "ارسطو" (Aristotle) نیز، در عرصه فکر و فلسفه، آثار گرانبهایی را از خود بجا گذاشتند.

در اینجا برای توضیح بیشتر، مبحثی را در زمینه سیر تحوّل فکری و فلسفی

اندیشمندان و فیلسوفان یونان، از نظر
گرامی شما می‌گذرانیم.

نگاهی به مکاتب فکری و فلسفی یونان

سیر تفکرات نظری در یونان را می‌توان به
چند دوره جدا گانه تقسیم کرد. در فاصله
میان قرن دوازدهم تا قرن هفتم پیش از
میلاد، اندیشه‌های فلسفی آن سرزمین ،
آمیخته با تخیلات اسطوره‌ای و در قالب
سروده‌های ادبی ارائه می‌گردید ؛ مانند این
عبارت که :

"در آغاز ، فضای بدون شکل و غیر متعین
وجود داشت ، و تاریکی زیر زمین و شب که
مادر خواب است، از آن به وجود آمدند.
سپس آندو ، روز و اثیر را به وجود آوردند.
آنگاه ، مادر زمین (گیا) و عشق (أرس) به

وجود آمدند. مادر زمین نیز ، آسمان
 (اورانوس) را زایید و از آمیزش آنان ، آب
 (اکیانوس) به وجود آمد."

حوزه فلسفی "ایونیا"

از قرن هفتم پیش از میلاد ، حکیمان شهر
 "ملطیه" که "میلتوس" (Miletus) نام
 داشت، در منطقه "ایونیا" (Ionia) که از
 دولت شهرهای یونان در آسیای صغیر بوده
 است ، افکار فلسفی یونانی را از زوائد
 اسطوره های تخیلی زدودند و بر روی مسائلی
 چون پدیده های طبیعی و منشأ پیدایش آنها
 به منظور کشف مبدأ پیدایش همه اشیاء در
 جهان ، متمرکز شدند .

یکی از این فلاسفه ، "طالس" (Thales) نام
 دارد که از اهالی شهر "میلتوس" ، متولد سال
 626 قبل از میلاد بود و اندیشه های او در

حدود سال 640 قبل از میلاد ، رواج یافت. وی معتقد بود که زمین بر روی آب قرار دارد و آب ، سرچشمه وجود اشیاء است . این فیلسوف در نظام فکری خود، به وحدت و یگانگی جهان هستی اعتقاد داشت.

شخصیت بارز دیگر فلسفی این دوران، "اناکسیمندر" (Anaximander)، متولد سال 610 قبل از میلاد است. وی از شاگردان "طالس" بود و بر این باور بود که ماده ای ازلی و نامتناهی و نامتعیّن، نخستین اصل و منشأ پیدایش جهان است و همه امور سرد و گرم و خشک و تر، از آن ماده اصلی نشأت می گیرند و این عناصر چهارگانه (آب ، خاک ، آتش و هوا)، طبیعت را به وجود می آورند و توازن آن را حفظ می کنند.

فیلسوف معروف دیگر این برهه از زمان،

"هراکلیتس" (Heraclitus) ، متولد قرن ششم قبل از میلاد می باشد. وی ، معرفت بشری را امری نسبی می دانست و معتقد بود که همه اشیاء در حال تغییر هستند و ما هرگز یک جوهر مادی را دو بار به صورت مکرر لمس نمی کنیم ، زیرا بار دوم که آن را لمس می کنیم ، آن شیء غیر از آن است که در مرتبه اول ، آن را لمس نموده ایم. او جوهر اساسی جهان را آتش می دانست که همه تغییرات را اداره می کند .

حوزه فلسفی "الِئَا"

حوزه دیگر فلسفه یونانی که در قرن ششم قبل از میلاد به وجود آمد ، حوزه "الِئَا" (Elea) نام دارد که در منطقه ایتالیای جنوبی قرار داشته که در آن زمان، مستعمره یونان

بوده است. این مکتب فلسفی به عنوان "مکتب الئایی" (Eleatics) شناخته می شود. حکمای معروف این حوزه عبارت بودند از:

- گزنوفانس (Xenophanes)

- پارمنیدس (Parmenides)

- زنون الئایی (Zeno of Elea)

- فیثاغورس (Pythagoras)

"گزنوفانس" ، متولد سال 570 قبل از میلاد از بنیانگذاران مکتب "الئا" بود. او اعتقاد داشت به اینکه غیر از الهه های دیگر، یک خداوند بزرگ وجود دارد که هرگز فانی نمی شود و تغییر نمی پذیرد و محرک همه عالم است.

"پارمنیدس" متولد اواخر قرن ششم قبل از میلاد، به قوانینی کلی بدین شرح اعتقاد داشت:

- 1- وجود ، امری اصیل است و از عدم برنخاسته است.
- 2- خلأ به معنای "لاموجود" ، نمی تواند باشد.
- 3- کثرت، نمی تواند از وحدت اولیه نشأت گرفته باشد.

"زنون الئیایی" متولد سال 490 قبل از میلاد، از شاگردان "پارمنیدس" بود و مکتب فکری "الئیایی" را مبنی بر یگانگی واقعیت هستی، ترویج می نمود.

"فیثاغورس" متولد سال 570 قبل از میلاد ، اصلتا از اهالی جزیره یونانی "ساموس" (Samos) بود که در شرق دریای اژه قرار داشت و در حوالی سال 530 قبل از میلاد ، به منطقه "الئا" مهاجرت کرد و انجمن علمی و فلسفی خود را بنیان نهاد.

فیثاغورس، فیلسوف و ریاضی دان بود و در هردو زمینه به طرح افکار و اندیشه های بارزی پرداخت. او معتقد بود به اینکه حقیقت عالم هستی در اعداد و موزیک، قابل مشاهده می باشد.

مکاتب فلسفی آتن

در شهر آتن ، تا اواخر قرن پنجم قبل از میلاد ، دو شخصیت مهم فلسفی ظهور کردند. یکی از آنها "سقراط" متولد سال 470 قبل از میلاد بود، و دیگری "آناکساگوراس" (Anaxagoras) متولد سال 500 قبل از میلاد. "آناکساگوراس" از دانشمندانی بود که از منطقه "ایونیا" در غرب آسیای صغیر به آتن آمده بودند.

در بحثهای آینده در باره سقراط نیز، گفتگو خواهد شد.

از این دو فیلسوف یادشده، سقراط، پس از مدّتی به مرگ محکوم شد و آناکساگوراس به تبعید.

بدین طریق ، زمینه برای گسترش حرکت شکاکان و سوفسطائیان در آن سرزمین ، فراهم گشت.

حرکت سوفسطائیان

در اواسط قرن پنجم قبل از میلاد ، برخی از پژوهشگران یونانی در مقابل نظامهای فلسفی که در حوزه های یادشده ارائه گردیده بود ، به صف آرای پرداختند و به فلسفه به عنوان وسیله ای برای وصول به حقیقت ، به دیده شک و تردید نگریستند و به "سوفسطائیان"

(سوفیست ها Sophists) یعنی آموختگان ،
شهرت یافتند .

سردمدار این گروه معترضان، "پروتاگوراس"
(Protagoras) متولد سال 490 قبل از میلاد
و از اهالی سرزمین "تراس (Thrace)" بود که
در شمال شرق یونان قرار داشت. نامبرده
معتقد بود که معارف عقلی ، مبتنی بر تجربه
حسی است و تجربه حسی به خاطر خطا
پذیر بودن حسّ ، فریبنده است و اعتبار لازم
را برای شناخت یقینی ندارد. بنا بر این، امکان
شناسایی یقینی حقایق ، مورد شک و تردید
می باشد.

یکی از معاصران وی ، به نام "گرگیاس"
(Gorgias) متولد سال 483 قبل از میلاد از
این محدوده نیز فراتر رفت و بر این باور بود
که هیچ حقیقتی وجود ندارد ، و اگر وجود

داشته باشد ، قابل شناختن نیست ، و اگر قابل شناختن باشد ، قابل بیان و انتقال به دیگران نخواهد بود .

پیروان این رهبران ، با تردید در مبانی فلسفه ، از مکاتب موجود فلسفی روی گردان شدند ، و به آموزش خطابه و سخنوری و دستور زبان پرداختند و بسیاری از آنها برای دفاع از متهمان در دادگاه ها ، از آنها وجهی دریافت نموده و از این طریق ، به امرار معاش می پرداختند .

این گروه ، به خاطر یافتن حقیقت به بحث نمی پرداختند و تنها برای پیروزی بر حریف خود ، به مباحثات و مناظرات و دفاعیه ها وارد می گردیدند و به خاطر مزدی که دریافت می داشتند ، و بر این اساس ، با تزویر در

کلام، حق را به عنوان باطل و باطل را به عنوان حق جلوه می دادند.

از اینرو، سوفسطائیان به زودی مورد نفرت عموم مردم قرار گرفتند.

شخصیت های فلسفی آتن

در برابر سوفسطائیان ، جمعی از متفکران آن دیار به تأسیس مکاتب فلسفی عمیق و گسترش انواع علوم عقلی ، همت گماشتند. معروف ترین فیلسوفانی که در این برهه از زمان در شهر آتن زندگی کرده و مکاتب فلسفی مهمی را عرضه داشته اند عبارتند از : سقراط، افلاطون و ارسطو.

سقراط

سقراط در سال 470 قبل از میلاد در شهر آتن به دنیا آمد و در سال 399 قبل از میلاد ،

به مرگ محکوم شد و با نوشیدن زهر شوکران ، از دنیا رفت. وی به وجود خدا و جاودانگی نفس انسان اعتقاد داشت. روش استدلالی سقراط ، مبتنی بر جستجوی حقیقت و اثبات آن از طریق پرسش و پاسخ بود.

وی معتقد بود که معرفت ، بالاترین خیر و سرچشمه فضائل است. او می گفت : منشأ رفتارهای ناروا، جهالت می باشد و اگر مردم، حق را به درستی بشناسند ، هرگز به سراغ باطل و خطا نمی روند.

پس از سقراط ، شخصیت هایی چون اقلیدس (Euclides) ، آریستپوس (Aristippus) و افلاطون ، به تحلیل و تبیین دیدگاه های وی همت گماشتند. معروفترین آنان، افلاطون بود.

افلاطون

افلاطون در سال 427 قبل از میلادی در "آتن" دیده به جهان گشود و در سال 348 قبل از میلاد، از دنیا رفت. وی از شاگردان سقراط بود و در سنّ حدوداً چهل سالگی، مؤسسه‌ای آموزشی و تربیتی به نام "آکادمی" تأسیس کرد و تا آخر عمر خود به تدریس علوم در آن پرداخت. این دانشسرای معروف پس از مرگ افلاطون نیز، تا سال 529 میلادی، یعنی به مدت حدود نهصد سال، به فعالیت آموزشی خود ادامه داد، تا اینکه امپراتور روم شرقی در آن سال، به خاطر تعصبات دینی مسیحیت، آن را تعطیل کرد.

افلاطون به عالی عقلانی به نام عالم مُثُل معتقد بود که مثال‌های همه اشیاء و

فضائل و ارزشها در آنجا قرار دارند. وی
 عالیترین مثال را مثال خیر که با مثال زیبایی
 یکی است، می دانست ، و بالاترین شناخت را
 شناخت آن مثال، قلمداد می کرد.

ارسطو

ارسطو در سال 384 قبل از میلاد در شهر
 باستانی یونانی به نام "استاگیرا" (Stagira)
 واقع در مقدونیه مرکزی به دنیا آمد و در
 سنین نوجوانی به آتن مهاجرت کرد و از
 هیفده سالگی ، در محضر درس افلاطون به
 آموزش علوم پرداخت. ارسطو تا بیست سال
 پس از درگذشت افلاطون در آن شهر به
 تعلیم دانش های گوناگون اشتغال داشت و
 پس از آن، توسط "فیلیپ دوم" پادشاه
 مقدونیه برای تعلیم و تربیت فرزندش

اسکندر مقدونی ، به آن سامان دعوت شد و از آتن مهاجرت نمود ؛ اما پس از هفت سال ، مجدداً به آتن بازگشت و نهادی علمی را تاسیس کرد و در آنجا به تربیت شاگردان خود پرداخت.

این فیلسوف و دانشمند بزرگ یونان، در اواخر عمرش توسط سردمداران وقت ، به مخالفت با معتقدات رایج آن سرزمین متهم شد و به جزیره "اوبویا" (Euboea) در دریای "اژه" فرار کرد و در سال 322 قبل از میلادی، از دنیا رفت.

از آنجا که وی در هنگام تعلیم و تدریس خود، به قدم زدن مبادرت می ورزید ، مکتب فلسفی او به نام مکتب "مشائی" معروف گشت.

آثار علمی ارسطو در زمینه فلسفه به معنای خاص ، که اصول و مبادی اولیه نامیده

می شود، پس از نوشته های او در زمینه علوم طبیعیات تدوین گردید و توسط شاگردانش منتشر شد و از اینرو ، به عنوان "ما بعد الطبیعه" یا "متافیزیک" معروف گردید .

دیگر مکاتب فکری در یونان

حرکت فکری و فلسفی فرزنانگان یونانی، حتی پس از فروپاشی امپراتوری یونان، ادامه یافت. پس از شکوفایی دانش فلسفه توسط سه حکیم بزرگ یونان (سقراط ، افلاطون و ارسطو) ، مکاتب گوناگون فکری دیگری نیز در آن خطّه به وجود آمدند که برخی از آنها را به صورت فشرده از نظر شما می گذرانیم.

مکتب رواقیان

مکتب رواقیان (Stoicism) توسط "زنون سیتیومی" (Zeno of Citium) متولد سال 334 قبل از میلاد، در شهر آتن بنیانگذاری شد. از آنجا که پیروان این مکتب در آن زمان، برای بحث و گفتگو، در رواقی سرپوشیده (Stoa Poikile) گرد هم می آمدند، مکتب فلسفی یادشده به عنوان مکتب "رواقیان" (Stoicism) شهرت یافت.

زنون سیتیومی بر این باور بود که جهان، در پرتو نفس خود یا عقل جهانی که "لوگوس" (Logos) نامیده می شود، موجودی زنده است. او، صورت را به عنوان نیروی محرک و ماده را به عنوان موجود متحرک، معرفی می کرد و هر دو را امری جسمانی قلمداد می نمود که در یک فرد، ترکیب یافته اند.

مهمترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از:

- "کلئانتس" (Cleanthes) متولد سال 330
قبل از میلاد.

"خریسیپوس" یا "کرایسیپوس"
(Chrysippus) متولد سال 279 قبل از میلاد.

مکتب اپیکوریان

مکتب اپیکوری (Epicureanism) نیز در همان
عصر ، توسط "اپیکوروس" (Epicurus) در
یونان تاسیس گردید. وی که او را "اپیکور"
نیز می نامند ، در سال 341 قبل از میلاد در
جزیره "ساموس" (Samos) به دنیا آمد و در
19 سالگی به آتن مهاجرت کرد. وی ، هدف
فلسفه را آشنا کردن انسان ها نسبت به
زندگی سعادت‌مندانه می دانست و از اینرو ،
فلسفه را تابع علم اخلاق قلمداد می کرد و

پیروان خود را به توجه به زیبایی طبیعت و لذت های معنوی دعوت می نمود .

بارز ترین نظریه پردازان این مکتب عبارتند از:

- "آپولوُدُروس" (Appolodorus)

- "زنون سیدنی" (Zeno of Sidon)

- "مِترودُروس" (Metrodorus)

مکتب شکاکان

مکتب شکاکان (Philosophical skepticism)

توسط "پیرون" یا "پیرهون" (Pyrrho) متولد

سال 360 قبل از میلاد بنیانگذاری شده

است. شاگرد او "تیمون" (Timon) پس از

وی، مکتب شک را که از استاد خویش

فراگرفته بود تبیین کرد. از دیدگاه

سردمداران این مکتب ، هیچ حقیقتی از

طریق حس و فلسفه قابل اثبات نیست. زیرا

حس انسان تنها ظاهر اشیاء را درک می کند ،
 نه حقیقت آنها را. فلسفه نیز به خاطر
 تعارض ها و تناقض های مکاتب مختلف
 فلسفی ، قابل اعتماد نمی باشد.

پیروان این مکتب ، علاوه بر تردید در مبانی
 نظری ، مبانی عملی مانند اصول اخلاقی را نیز
 مورد شک قرار داده و معتقد بودند که هیچ
 مبنای عقلی برای ترجیح یک عمل بر رفتار
 دیگری وجود ندارد.

بر اساس این اصل ، آنان هرگونه فضیلت
 اخلاقی ثابت را انکار می کردند و معتقد
 بودند که اگر فردی قوی در موقعیتی
 خطرناک ، خود را از طریق قربانی کردن
 شخصی ضعیف نجات ندهد ، کاری احمقانه
 کرده است .

کوچ فیلسوفان یونانی

بروز بحران ها و جنگ های طولانی و طاقت فرسا سرانجام، موجب انضمام یونان به امپراطوری روم در حدود سال 146 قبل از میلاد گردید. سقوط تمدن و امپراتوری یونان و ظهور و رواج مکاتب مخالف فلسفه و فشارهای سیاسی و مذهبی مخالفان، عرصه را بر فیلسوفان آن دیار تنگ کرد. دانشمندان این رشته به تدریج بار سفر بستند و گروهی به "رم" در ایتالیا مهاجرت کردند و گروهی دیگر عازم "اسکندریه" در مصر شدند.

این دانشمندان مهاجر با آموزش فلسفه به دانشجویان سرزمین های دیگر و تربیت نسل جدیدی از فیلسوفان در آن مناطق، زمینه را

برای ظهور مکاتب فلسفی دیگری را مانند
 مکتب: "نوفیثاغورسی" (Neopythagoreanism)
 و مکتب "نوافلاطونی" (Neoplatonism)
 فراهم ساختند.

پیروان این مکاتب معتقد بودند که شناخت
 ذات خداوند ناممکن است، و نفس انسان از
 عالم علوی به این جهان دنیوی آمده است.
 نظریه پردازان بارز مکتب "نوفیثاغورسی"
 عبارتند بودند از:

"نیگیدیوس فیگولوس" (Nigidius Figulus)،

"سوتیون" (Sotion)،

"آپولونیوس تیانیایی" (Apollonius of Tyana)،

"نیکوماخوس گراسایی" (Nicomachus).

بنیانگذار مکتب "نوافلاطونی" هم شخصی
 به نام "آمونئوس ساکاس" Ammonius
 (Saccas) متولد سال 175 میلادی بود که

سمت استادی "فلوطین" یا "افلوپین"
(Plotinus) متولد سال 204 میلادی را بر
عهده داشته است.
مکتب نوافلاطونی، تأثیر بسزایی در دیگر
مکاتب فلسفی جهان، بر جای نهاد.

دوران هِلنیسم

دوران هِلنیسم (Hellenistic period) به برهه ای از تاریخ اروپا، از سال 337 قبل از میلاد که امپراتوری یونان سقوط کرد، تا سال 146 قبل از میلاد که شهر آتن به تصرف امپراتوری روم در آمد، گفته می شود. واژه "هِلنیسم" به معنای "یونانی مآبی" یا "یونانی گری" آمده است. مقصود از اصطلاح یادشده این است که پس از اینکه اسکندر مقدونی، اقوام مقدونیه و یونان را متحد کرد و به قصد جهانگشایی به آسیای صغیر، مصر، ایران، و هندوستان حمله کرد، فرهنگ یونانی در سراسر آن مناطق گسترش یافت و در زمان حکمرانی جانشینان وی نیز، آثار فرهنگی یونانی در قلمرو حکومت گسترده

آنان، تا زمان پیدایش امپراتوری روم، ادامه یافت.

از اینرو، برهه تاریخی یادشده، به عنوان دوران "هلنیسم" یا "هلنیستی" نام گذاری شده است.

تاریخچه دوران هلنیسم

فیلیپ دوم (Philip II) فرمانروای مقدونیه، متولد سال 382 قبل از میلاد، ارتشی کارآمد در سرزمین خود ایجاد کرد و با حمله به سرزمین پهناور "ایلیریا" (Illyria) واقع در غرب شبه جزیره بالکان، آن منطقه را تصرف نمود. همچنین، با هجوم به منطقه "تراکیا" یا "تراس" (Thrace) در جنوب شرقی اروپا، بر آن سرزمین نیز، تسلط یافت. آنگاه با غنیمت شمردن وضعیت نابسامان حکومت یونان و

جنگ های داخلی آن سامان، به سوی آتن حرکت کرد و با تصرف آن شهر، امپراتوری یونان را در سال 337 قبل از میلاد، شکست داد، و یک نظام حکمرانی منسجم را در آن منطقه گسترده، پی ریزی نمود.

پس از مرگ فیلیپ دوم در سال 336 قبل از میلاد، اسکندر مقدونی، معروف به اسکندر بزرگ (Alexander the Great)، متولد سال 356 قبل از میلاد، جانشین وی گردید. اسکندر در آن دوران، جوانی بیست ساله بود. وی برخی از علوم و فنون را در زمان نوجوانی خود، در سرزمین مقدونیه، از ارسطو فرا گرفته بود. آئین حکمرانی و مهارت های رزمی را نیز، از پدرش فیلیپ دوم، آموخته بود.

جهان گشایی اسکندر

اسکندر پس از یک دوره آماده سازی یک لشکر بزرگ از مقدونیان و یونانیان، در سال 334 قبل از میلاد، با سپاهی متشکل از 37000 سرباز، از جمله 5000 جنگجوی سواره نظام، به سوی سرزمین آسیای صغیر به پیش تاخت و در نبردی سنگین با نیروهای ایرانی مستقر در آن ناحیه، شهرهای ساحلی یونانی نشین در غرب آسیای صغیر را تصرف کرد.

از سوی دیگر، داریوش سوم، پادشاه هخامنشی، به منظور مقابله با پیشروی های اسکندر، سپاهی را به سوی آسیای صغیر فرستاد. این لشکر در منطقه "ایسوس" (Issus) که در استان ختای ترکیه امروزی و در نزدیکی مرز این کشور با سوریه قرار دارد،

با سپاه اسکندر، روبرو گردید. سپاه اسکندر در سال 333 قبل از میلاد، در این نبرد بزرگ پیروز شد و به دنبال آن، سرزمین های دیگری مانند مصر و سوریه و فلسطین نیز، به تصرف وی درآمد. شهر "اسکندریه" در این برهه از زمان به فرمان او در مصر، بنا گردید. پس از عقب نشینی "داریوش سوم"، اسکندر مقدونی به پیشروی نیروهای خود ادامه داد و پس از تصرف منطقه "گوگمل" (Gaugamela) در شمال کشور عراق امروزی در سال 331 قبل از میلاد، شهر باستانی "بابل" (Babylon) را که در نزدیکی شهر "حله" در جنوب شهر بغداد امروزی قرار دارد، تصرف کرد.

سپاه اسکندر، پس از تسلط بر مناطق بین النهرین، به سوی مراکز حکمرانی پادشاهان

هخامنشی در شوش و تخت جمشید حرکت کرد و تا حدود سال 330 قبل از میلاد، این مراکز را غارت نمود و کاخ تخت جمشید را ویران ساخت.

پس از تسلط بر سرزمین پهناور ایران، اسکندر مقدونی در سال 327 قبل از میلاد، حملات خود را به سوی هندوستان ادامه داد و بخش هایی از آن سرزمین را به قلمرو امپراتوری خود افزود.

در این زمان، سپاه اسکندر از کثرت جنگهای پی در پی خسته و فرسوده شده بود. بسیاری از فرماندهان و سربازان لشکر او، خواستار توقف جهان گشایی و بازگشت به موطن خود بودند. اسکندر، خواسته آنان را پذیرفت. اما در مسیر بازگشت به وطن خویش، به بیماری

سختی مبتلا شد و در سال 323 قبل از میلاد در حالی که 32 ساله بود، از دنیا رفت.

حکومت های دوران هلنیسم

پس از مرگ اسکندر مقدونی، سرزمین پهناوری که فتح کرده بود، در میان سرداران سپاه او تقسیم شد.

به دنبال جنگهای خونین میان رقیبانی که وارثان حکومت اسکندر بودند، و در جهت تصاحب فرمانروایی سرزمین های فتح شده می جنگیدند، سر انجام، چهار کشور به شرح زیر، به وجود آمد:

- پادشاهی آنتیگونید
- پادشاهی بطالسه
- امپراتوری سلوکیه
- پادشاهی آتالید

پادشاهی آنتیگونید

دودمان آنتیگونید (Antigonid) در مقدونیه، توسط یکی از اقتدار گرایان آن دیار به نام "آنتیگونوس" (Antigonos) متولد سال 382 قبل از میلاد، پس از نبردی طولانی با نوادگان اسکندر، در سال 306 قبل از میلاد، تأسیس گردید.

این سلسله پادشاهی، پس از حمله سپاه روم و تصرف مقدونیه توسط رومیان، در سال 168 قبل از میلاد، فروپاشید.

پادشاهی بطالسه

سلسله بطالسه (Ptolemaic dynasty) در مصر، که به عنوان سلسله "بطلمیوسی" نیز نامیده می شود، در سال 305 قبل از میلاد، توسط یکی از فرماندهان سپاه مقدونیه به

نام "بطلمیوس سوتر" (Ptolemy Soter) متولد سال 367 قبل از میلاد تشکیل گردید. این سلسله، تا سال 30 قبل از میلاد که به وسیله سپاه روم، منقرض شد، ادامه یافت.

امپراتوری سلوکیه

امپراتوری سلوکیه (Seleucid Empire) در سال 312 قبل از میلاد، توسط یکی از سرداران لشکر اسکندر مقدونی به نام "سلوکوس" (Seleucus) متولد سال 358 قبل از میلاد، تأسیس گردید.

سلسله سلوکیه بر گسترده ترین بخش از سرزمینی که توسط اسکندر مقدونی تصرف شده بود، شامل ایران، سوریه، فلسطین، آناتولی، هند شرقی و بخشهایی از آسیای میانه می گردید.

این امپراتوری نیز، در سال 63 قبل از میلاد توسط رومیان، فروپاشید.

پادشاهی آتالید

سلسله آتالید (Attalid dynasty) در سال 282 قبل از میلاد، در غرب آسیای صغیر، توسط "فیلتایروس" (Philetaerus) متولد سال 343 قبل از میلاد، بنیانگذاری شد و تا سال 129 قبل از میلاد ادامه یافت. این پادشاهی نیز، سرانجام پس از شکست در برابر ارتش روم، سقوط کرد.

ویژگی های حکومت‌های دوران هلنیسم

نظام های حکمرانی در حکومت های چهارگانه هلنیستی، از نوع حکومت پادشاهی مطلقه بود.

پُست های کلیدی حکومتی در همه آن حکومت ها، در اختیار کارگزاران مقدونیه ای و یونانی بود.

زبان رسمی اداری همه آنها، زبان یونانی بود. این امر، موجب گسترش فرهنگ هلنیستی در سرزمین تحت فرمان پادشاهان آن دوران گردید.

نظام برده داری در حکومت های هلنیستی رایج بود. اسیران جنگی و برده زاده ها، مهمترین منبع تأمین بردگان در بازار برده فروشان آن دوران بودند. بنا بر سخن مورخان، تنها در بازار جزیره "دلوس" (Delos) در دریای "اژه"، به طور متوسط، ده هزار برده در روز، فروخته می شده است. بخش بزرگی از آن بردگان توسط امپراتوری

سلوکیان، به این بازار بزرگ برده فروشی در
منطقه، اعزام می شدند.

دستاوردهای دوران هلنیسم

در این دوران پر فراز و نشیب، علیرغم تنشها و جنگهای منطقه ای، برخی از تحولات فرهنگی، علمی، و هنری در قلمرو حکومتهای دروان هلنیسم، به چشم می خورد.

در زمینه های فرهنگ و ادب، در بسیاری از شهرهای بزرگ مانند شهر "اسکندریه" (Alexandria) در مصر که به دستور اسکندر مقدونی تأسیس گردیده بود، و شهر "پرگامون" (Pergamon) در شمال غربی آسیای صغیر، شاهد تحولات فرهنگی مهمی در آن دوران هستیم.

کارگزاران شهر اسکندریه، از دانشمندان، نویسندگان، شاعران و هنرمندان آن سامان، حمایت می کردند. کتابخانه آن شهر، بیش از

پانصد هزار طومار که در حکم کتاب های
امروزی بود را در بر داشت.

بسیاری از ادیبان و دانشمندان از مناطق
دیگر، به سوی شهر اسکندریه کوچ کردند تا
از در سایه حمایت حاکمان آن سامان ، به
گسترش علوم و معارف خود پردازند.

دومین کتابخانه بزرگ آن دوران پس از
کتابخانه شهر اسکندریه، در شهر "پرگامون"
قرار داشت. حاکمان آن دیار نیز، اهل علم و
ادب و هنر را تشویق می کردند.

"تئوکریتوس" (Theocritus) متولد سال 315
قبل از میلاد، شاعر مشهور یونانی بود که به
منظور توسعه فعالیت های ادبی خود، به
شهر اسکندریه مهاجرت کرد.

"آپولوتیوس رودسی" (Apollonius of
Rhodes) متولد سال 259 قبل از میلاد نیز،

از جمله شاعران معروف و سراینده حماسه "آرگونوتیکا"، و از شخصیت های ادبی آن دوران است.

در عرصه های آموزشی، شاهد توسعه دانشسراهایی به نام "ژیمنازیوم" (Gymnasium)، در قلمرو فرمانروایان دوران "هلنیسم" هستیم.

ژیمنازیوم، در تاریخ یونان، مؤسسات ورزشی بودند. اما در دوران هلنیسم، فعالیت های آموزشی، هنری، علمی و ادبی نیز، در آنها گسترش یافت، تا بتوانند نسلی از کارگزاران ورزیده برای اداره امور سرزمین های آن دوران، تربیت کنند.

دانشسراهای ژیمنازیوم نیز، در گسترش فرهنگ یونانی در سراسر آن سرزمین گسترده، نقش مهمی را ایفا کردند.

در زمینه علمی، دانشمندان آن دوران در صدد برآمدند تا دانش‌هایی مانند فیزیک، نجوم، پزشکی و زیست‌شناسی را که امروزه به عنوان (Science) نامیده می‌شوند، از فلسفه جدا سازند و آنها را در رده بندی مجزایی قرار دهند.

برخی از دانشمندان این دوران در زمینه علوم گوناگو عبارتند از:

"هروفیلوس" (Herophilos) متولد سال 335 قبل از میلاد، که پزشک و کالبد شناس معروف آن دوران به حساب می‌آید و در شهر اسکندریه، اقامت داشته است.

"اراسیستراتوس" (Erasistratus) متولد سال 304 قبل از میلاد نیز، از جمله پزشکان و کالبد شناسان آن دوران است که در شهر اسکندریه سکونت داشته است.

"اریستارخوس ساموسی" (Aristarchus of Samos) متولد سال 310 قبل از میلاد ، ستاره شناس معروف آن دوران است. وی نظریه خورشید مرکزی را در علم نجوم مطرح کرد و حرکت انتقالی زمین به دور خورشید و حرکت وضعی زمین به دور خودش را نیز، در آن زمان به اثبات رساند.

"اراتوستن" (Eratosthenes) متولد سال 275 یا 276 قبل از میلاد، از جمله دانشمندان معروف علم نجوم و ریاضیات در آن دوران است. وی نیز، ساکن شهر اسکندریه بود. یکی از دستاوردهای علمی او، محاسبه محیط کره زمین، از طریق تفاوت زاویه های تابش نور خورشید در دو نقطه مختلف کره زمین بوده است.

این دانشمند با وسائل ابتدائی آن دوران، محیط کره زمین را در حدّ 39725 کیلومتر دانست که تفاوت کمی با آنچه که امروزه ثابت شده است (یعنی 40075 کیلومتر) دارد. این دانشمند در عرصه زمین شناسی و جغرافیا نیز، دیدگاه هایی ارائه کرده است. او می گفت: همه اقیانوس های کره زمین به همدیگر متصل هستند ، و قاره های آسیا ، اروپا و آفریقا در حکم یک جزیره به هم پیوسته می باشند.

"پولیبیوس" یا "پولوبیوس" (Polybius)، متولد سال 203 قبل از میلاد، یکی از مشهورترین مورّخان دوران هلنیسم، به شمار می رود. کتاب معروف این نویسنده به نام "تواریخ" (The Histories) بیانگر حوادث

تاریخی سرزمین روم و سایر سرزمین های واقع در سواحل دریای مدیترانه می باشد.

"ارشمیدس سیراکوزی" (Archimedes of Syracuse) متولد سال 287 قبل از میلاد، از دانشمندان و ریاضیدانان معروف در آن دوران بود.

وی از اهالی شهر "سیراکوز" در جنوب جزیره سیسیل بوده است.

کشفیات او در علوم گوناگون، شامل دستیابی به عدد ثابت "پی" در ریاضیات، شناخت اصل "چگالی" ، و اختراع برخی تجهیزات و دستگاه های مختلف می گردد.

روشن است که علاوه بر دستاوردهای دانشمندان دوران امپراتوری یونان، این اختراع ها و ابتکارها و اکتشاف های ارزشمند دوران هلنیسم نیز، تأثیر بسزایی را در

پیشرفت علوم و فنون در آینده سرزمین های
مغرب زمین بر جای گذاشته، و دانشمندان
دیگر نقاط جهان را نیز، در مسیر تکامل
دانش و فناوری، یاری داده است.

علل فروپاشی امپراتوری یونان

حکومت یونان، از دوران یونان باستان که از سال 800 قبل از میلاد تا سال 500 قبل از میلاد ادامه داشت، خوش درخشید. این حکومت در دوران کلاسیک یونان، که از سال 500 قبل از میلاد تا سال 337 قبل از میلاد تداوم داشت، توانست از یک فرمانروایی محدود در یک شبه جزیره، به یک امپراتوری جهانی تبدیل شود.

اما این امپراتوری بزرگ، در سال 337 قبل از میلاد، با حمله فیلیپ دوم، پادشاه سرزمین مقدونیه، که قبلاً به عنوان بخش غیر پیشرفته یونان به حساب می آمد، فروپاشید. پرسشی که در انتهای این مبحث به ذهن های کنجکاو خطور می کند این است که چه

عواملی موجب سقوط هولناک آن فرمانروایی
گسترده و قدرتمند گردید؟
در اینجا به طور خلاصه، علل فروپاشی
امپراتوری یونان را دسته بندی می کنیم:

الف. نظام طبقاتی و فاصله زیاد میان
اشراف و زمینداران بزرگ و طبقه حاکمه از
یک سو، و اقشار عمومی مردم از سوی
دیگر، اختلاف مردم با حاکمیت را نهادینه
ساخت، و نارضایتی گسترده مردم از رانت
خواری ها و فساد اقتصادی اشراف و
وابستگان به حکومت، به عدم پشتیبانی
اکثریت جامعه از سیاست های فرمانروایان
منجر گردید.

ب. نظام برده داری ظالمانه در آتن، اسپارت، و غیر آنها، بر نارضایتی های عمومی افزود و زمینه شورش بردگان را فراهم ساخت.

به عنوان مثال، در منطقه "اسپارت"، جامعه به سه بخش تقسیم شده بودند:

1. طبقه اسپارتی های اصیل (Spartiates) که در زمینه های کشاورزی و صنعت، هیچ کاری انجام نمی دادند و فقط از طریق گرفتن باج از کارگران و کشاورزان که آنان را بردگان خود می دانستند، کسب مال می کردند.

2. طبقه صنعتگران و بازرگانان (Perioeci)

3. طبقه بردگان و کارگران و اسیران اهل "مِسنیا" که همان نقش بردگان را داشتند.

این بردگان که به صورت ظالمانه به بیگاری وادار شده بودند، در برهه هایی از زمان،

دست به شورش های بزرگی زدند که موجب تضعیف حاکمیت گردید.

پس از فروپاشی امپراتوری یونان و در دوران هلنیسم نیز، این میراث شوم باقی ماند و چنانکه قبلا بیان شد، در بازار جزیره "دلوس (Delos)" در دریای "اژه"، به طور متوسط، روزانه ده هزار برده خرید و فروش می شد.

ج. جنگ های داخلی اقوام یونانی علیه یکدیگر مانند نبردهای خونین میان دولت شهرهای آتن و اسپات، ستون فقرات آن امپراتوری را در هم شکست و زمینه را برای سقوط آن فراهم ساخت.

جنگ های داخلی هولناک به نام نبرد پلوپونز از سال 460 قبل از میلاد تا سال 445 قبل از

میلاد، و پیامدهای خسارت بار آنها، شاهدهی
بر این مدّعاست.

د. ستم حاکمان جبّار در برخی از برهه ها،
موجب شورش مردم و نهایتاً موجب تضعیف
نظام فرمانروایی یونان بوده است.

به عنوان مثال، در سال 527 قبل از میلاد،
حاکمی به نام هیپپاس که فردی جاه طلب
بود، به حکومت آتن دست یافت. ستمکاری
این فرمانروا در حدّی بود که مردم آتن برای
نجات خود، از سپاهیان "اسپارت" که یکی از
دولت شهرهای دیگر یونان بود، برای
سرنگونی حاکم خود کمک خواستند و
موجب نبردی میان سپاهیان دو دولت شهر
گردیدند.

ه. توسعه طلبی های بیش از حدّ توان اقتصادی، تدارکاتی، نظامی و مدیریت مرکزی، عامل دیگر فروپاشی امپراتوری یونان، قلمداد می گردد.

به عنوان مثال، ورود نیروهای یونانی به آسیای صغیر در سال 499 قبل از میلاد به منظور پشتیبانی از حاکم شهر "میلتوس"، موجب بروز جنگ های بزرگ و خونین میان حکومت یونان و امپراتوری ایران گردید و زمینه تضعیف هر دو امپراتوری را فراهم ساخت.

و. غفلت از دشمنان در کمین نشسته، همواره موجب خطرات بزرگی برای حکومتها بوده است.

حاکمان مغرور یونان که مست قدرت خود در دوران امپراتوری بودند، از یک نیروی در

حال تقویت در شمال آن سرزمین به نام
مقدونیه توسط فیلیپ دوم، غفلت ورزیدند.
اما همان نیرو توانست در سال 337 قبل از
میلاد، طومار امپراتوری یونان را در هم
بپیچد.

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
3	پیشگفتار
7	تاریخ تمدن یونان
7	دوران میسنی
10	دوران تاریک یونان
12	هومر
14	دوران یونان باستان
15	دولت شهرهای یونان
16	دولت شهر آتن
23	دولت شهر اسپارت
29	دولت شهرهای مستعمراتی یونان
33	دوران کلاسیک یونان
34	نخستین درگیری میان ایران و یونان
36	لشکرکشی داریوش اول به یونان
38	حمله خشایارشا به یونان
41	اوج گیری تمدن یونان

47	سقوط امپراتوری یونان
47	جنگ اول "پلوپونز"
49	جنگ دوم پلوپونز
51	بازگشت سپاه ایران به آسیای صغیر
54	میراث تمدن یونان
56	نگاهی به مکاتب فکری و فلسفی یونان
57	حوزه فلسفی "ایونیا"
59	حوزه فلسفی "الئا"
62	مکاتب فلسفی آتن
63	حرکت سوفسطائیان
66	شخصیت های فلسفی آتن
66	سقراط
68	افلاطون
69	ارسطو
71	دیگر مکاتب فکری دریونان
72	مکتب رواقیان
73	مکتب اپیکوریان
74	مکتب شکاکان

76	کوچ فیلسوفان یونانی
79	دوران هلنیسم
80	تاریخچه دوران هلنیسم
82	جهان گشایی اسکندر
85	حکومت های دوران هلنیسم
86	پادشاهی آتئیگونید
86	پادشاهی بطالسه
87	امپراتوری سلوکیه
88	پادشاهی آتالید
88	ویژگی های حکومت های دوران هلنیسم
91	دستاوردهای دوران هلنیسم
99	علل فروپاشی امپراتوری یونان